

بر اثر وقفهٔ خلاقه، هنرمند احساس بدبینی شکست می‌کند. کوشش خلاقه موجب پیدایی آثار هنر تکراری می‌شود و همین امر سبب نارضایتی شدید و می‌گردد.

تداوم چنین وضعی باعث از بین رفتن غیر هنرمندانه شده، پس از مدتی حتی خلق اثر هنری آن نشأ و تحرک لازم را در وی بر نمی‌انگیزد. در ضمن ممکن است تمایل هنرمند به خلق آثار جدید بکلی از بین رفته و اندی

وی خسته و بی‌حس گردد. بر اثر وقفهٔ هنری ممکن است هنرمند بطور کامل از خلاقیت پرهیز کند یا به مرور از اوقات مصرف شده در زمینهٔ خلاقیت و بازده هنری وی کاست شود. گاهی در بازده هنری هنرمند تغییری ملاحظه نمی‌شود. ولی آثار او فاقد آن لطافت و زیبایی می‌شود. الگوی خلاقیت و بازده هنری و هنرمندی منحصر بفرایند است. وقفهٔ کار هنری باید به وسیلهٔ تغییر دید هنرمند نسبت به هنرش و همچنین کاهش خلاقیت وی (چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی) مورد ارزشیابی قرار گیرد. در این مورد باید این مسأله را مورد مطالعه قرار دهیم که چگونه ناراحتی‌های عصبی باعث ایجاد وقفهٔ خلاقه می‌گردد. نور مانند یک ناراحتی شدید عضوی، هنرمند را از خلاقیت می‌دارد. ناراحتی‌های عاطفی بطور جدی هنرمند را (با یا بدون علت که وی بطور حیاتی از عواطف خود در پدیدهٔ خلاقیت استفاده می‌کند) تهدید می‌کند. ناراحتی‌های عاطفی باعث آسیب و تخریب سازمان حسی دقیق هنرمند می‌گردند.

بعلاوه ناراحتی عاطفی به‌طور عمومی خسته کننده بوده باعث از بین رفتن انضباط و نظم هنرمند می‌شود. ناراحتی عاطفی در واقع به ستیز با خلاقیت پرداخته، آن را مغلوب نابودی می‌سازد. در نتیجه وقفه‌ای در خلاقیت اجتناب‌ناپذیر است. ناراحتی‌هایی که با فعالیت خلاقهٔ هنرمند در تضاد می‌باشند عبارتند از: اضطراب مداوم یا گاهگاهی، که هر دو هراس‌انگیز و علیل کننده هستند. هنرمند مبتلا به سهولت آن شهامت و تهوری را که لازمهٔ کار خلاقه متمرکز می‌باشد از دست می‌دهد. سطح آگاهی و هوشیاری وی در این موارد کاهش یافته و وی قادر به سازمان دادن و شکل بخشیدن به احساسات خود و ایجاد ارتباط با تجربهٔ تخیلی و حسی خود نیست. اضطراب، صرف‌نظر از ایجاد خستگی، باعث پدید آمدن سایر واکنش‌های بدنی بازدارنده می‌شود.^(۲) افسردگی نیز عامل دیگری است که عواقب وخیمی برای هنرمند ایجاد می‌کند. میزان وقفهٔ هنری دارای رابطهٔ مستقیم با شدت افسردگی می‌باشد. افسردگی از میزان فعالیت خلاقهٔ هنرمند کاسته و باعث بی‌خوابی و بی‌اشتهایی وی می‌گردد.

هنرمند افسرده دچار شک و تردید شده، نسبت به ارزش خود نامطمئن گشته، دچار یأس و ناامیدی می‌شود. شدن این ناراحتی‌ها باعث نابودی تمایل وی به کار خلاقه شده. وقتی این امر به نوبهٔ خود موجب تشدید افسردگی می‌گردد. وقتی هنرمند خود را بی‌ارزش تلقی کند، نشاط و شادابی خود از دست می‌دهد و دچار لطمهٔ روانی خواهد شد.

گوشه‌گیری و انزوانیز یکی از عوامل بوجود آورنده وقفه در خلاقیت می‌باشد. هنرمندی که بیش از اندازه از جهت آفرینش هنری، ارتباط خود را با سایرین قطع می‌نماید، خلاقیت خود را به خطر می‌اندازد. اگر هنرمند بیش از اندازه لازم در دنیای خصوصی خود غرق شده، هر چند این امر ارتباط خود را با دنیای واقعی قطع کند، از فضا اندیشهٔ هنری دور شده، همین امر موجب دور شدن او از جریان خلاقه می‌گردد. در نتیجه فقدان محرک لازم برای فعالیت خلاقه، باعث کاهش علاقهٔ وی به آفرینش هنری



موفقیت یا شکست در کار هنرمند

نمی‌شود که برای مدتی در سطحی معمولی فعالیت کند. هنرمند مخصوصاً وقتی که جوان و گمنام است به وسیلهٔ این ارزشها آسیب‌پذیر است. بعضی اوقات وی می‌کوشد این توهم را برانگیزد که هنرمندی موفق است و این نه تنها به وی کمک نمی‌کند بلکه استعداد ناشناختهٔ وی را دگرگون جلوه می‌دهد.

میل شدید به موفقیت باعث می‌شود که از میزان حوصلهٔ هنرمند در مواجهه گشتن با کوشش اجتناب‌ناپذیر در راه ادامهٔ زندگی خلاقه و کار غیرخلاقه کاسته گردد. وقتی وی مجبور شود شکست خود را به رسمیت بشناسد، احساس می‌کند هویت خود را از دست داده است. لذا با خود احساس بیگانگی می‌کند و شیرازهٔ امور از دستش خارج می‌شود.

وقفه در خلاقیت

وقفهٔ هنرمندی که به معنی ناتوانی هنرمند در خلق آثار جدید می‌باشد، به اندازهٔ خود انگیزهٔ هنری مرموز است. این وضع به صورتی رنج‌آور و نیرومند، هم هنرمند بزرگ و هم صاحبان قریحهٔ متوسط را مبتلا می‌کند. ممکن است گاهی این حالت به صورت یک جزء ضروری در زندگی هنری طبیعی ظاهر شود که وحاکمی از یک دورهٔ موقتی باشد که به دنبال آن جهشی به سطوح بالاتر پیش می‌آید. اما در حد افراطی می‌توان به صورت یک مصیبت نوروتیک نمودار شود و نابودی هنری را پیشگویی کند. وقفهٔ هنری به وضوح خلاقیت را چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی محدود می‌کند.^(۱)

□ فرشید ابراهیمیان

موفقیت یا شکست، تصویری است که فردا فعالیت هنری و یا روابط انسانی خویش با دیگران دارد. معیار اکثریت مردم برای ارزیابی این ارزش، ضوابطی مانند پول، مقام و محبوبیت است. واکنش دیگران نسبت به آثار هنری و خلاقیت مستمر هنرمند به وسیلهٔ وی برای ارزشیابی موفقیت و شکست مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی مثل (رادیو، تلویزیون، روزنامه و کتاب) موجب پیدایی ارزشهای افراطی موفقیت و شکست گردیده‌اند. در تناثر این مسأله شکل حادثی دارد. بدین معنی که بی‌هیچ دلیل قابل قبولی ممکن است تناثری با شکست یا موفقیت روبرو شود. بر اثر تعداد محدودی بررسی نامطلوب ممکن است یک نمایشنامهٔ عالی یا نمایشنامه‌ای که دارای رگه‌هایی از روشن‌بینی است با شکست ناگهانی مواجه شود. نتیجه‌اش، موفقیت شدید یا شکست کامل است.

در سایر رشته‌ها نیز انحراف در ارزشیابی ملاحظه می‌شود. از همان ابتدای شروع کار خلاقهٔ هنرمند نخواستار تحت فشار شدیدی است که به وجهی ناپسند و پر از سرودها پیشرفت کند. به تازه وارد هر لحظه گوشزد می‌شود که زندگی‌ای پر از کشمکش و لبریز از رقابت در انتظار اوست. فشار این ارزشها باعث کاهش روحیهٔ خلاقهٔ هنرمند و علاقهٔ وی به میارزه می‌شود. یکی از عواقب خطرناک دائم در فکر موفقیت بودن این است که به هنرمند اجازه داده

اگر به دولت با رودکی نمی مانم
عجب مکن، سخن از رودکی نه کم دانم

اگر به کوری چشم او بیافت گیتی را
به من دهی، سخن آید هزار چندانم (۲)

هنرمندان به سبب احتیاج خود به هنرپذیر که وجهی از احتیاج انسان به انسان است، کوشش‌ها کردند تا مورد لطف جامعه یا بعضی از قشرهای آن قرار گیرند. سروانتس بزرگ برای جلب توجه مردم به کتاب "دون کیشوت" دست به نشر جزوه‌ای زد و در آن اعلام داشت که کتاب او سراسر به خواص نیشخند می‌زند، "لارنس استرن" (Laurencestern)، نویسنده قرن هیجدهم انگلیس از بانوی متنفذ که با او دوست بود، خواستار شد که برای او تبلیغ کند و ظهور یک نویسنده بزرگ را به بزرگان لندن خبر دهد. در سال ۱۷۵۰ برای محبوب کردن نمایشنامه "ولتر" به نام "اورست" (۳) و در سال ۱۷۷۳، برای تأمین موفقیت دومین کمدی "اولیور گلدسمیت" (۴) جمعی استخدام شدند تا در تالار نمایش میان تماشاگر بنشینند و در مواقع شایسته کف بزنند و هلهله بکشند و به این شیوه مجلس را گرم کنند. در عصر ما هنرمندان با وسایل تبلیغی گوناگون (از مقالات انتقادی و آگهی‌های روزنامه‌ای و رادیویی و تلویزیونی و سینمایی تا خودنمایی‌های نامتعارف و نازیبا) در صدد شناساندن خود به جامعه پر می‌آیند. (۵)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در تمامی اعصار و قرون، هنرمند برای فعالیت خلاقه در سراسر عالم خاکی نیازهایی داشته است که تأمین آنها موجب دلگرمی و فعالیت و لاجرم تعالی او شده و عدم تأمین آنها (نیازهای مادی، احترام اجتماعی و) باعث دلسردی، یأس و در نهایت تنزل و افول کار خلاقه شده است.



۱- دکتر عزالدین معنوی، دکتر فرید فدائی، کریم امیر خسروی، هنر از دیدگاه روانپزشکی، انتشارات چهر، تهران، ۱۳۶۳ صفحه ۸۰

۱- دکتر تورنس هرتر، روانکاوی و روانشناسی هنرمند، صفحه ۱۱۹

۲- دکتر تورنس هرتر، صفحه ۱۲۰

۳- مأخذ اخیر، صفحه ۱۲۵

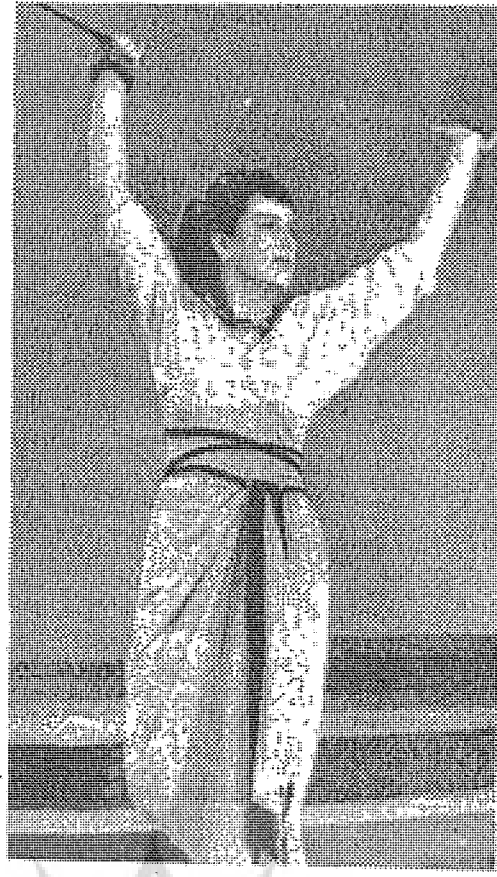
1. Elegy Weittenin Acountry Churchad

۲- مأخذ اخیر همانجا

3. Oreste

4. Oliver Bold Smit

۵- مأخذ اخیر صفحه ۱۶۹



بی‌آوازه، که در گور خفته‌اند، نام برده "دورست" (Dorset) تا زمانی که از حمایت دیگران برخوردار نشد، لب از لب برنداشت، و حتی هنرمند توانای مستقلی چون "شلی" (shelly) در آغاز کار که از جامعه مه‌ری ندید، چنان رنجید که بسیاری از آثار او به تلخی و تیرگی گرائید.

محال است که یک اثر هنری به هنرپذیر یا هنر پذیرانی متکی و متوجه نباشد هیچ هنرمندی نیست که فرزند زمان خود به شمار نرود اگر هنرمندی به ظاهر از جامعه عصر خود دور باشد، باز باطناً موافق مقتضیات اجتماعی خویش، فراخور طبقه یا گروهی از جامعه هنر می‌آفریند. حتی هنرمندی که آثارش پس از مرگ او اهمیت یابند، تابع زمان خویش است و از برخی از گروه‌های جامعه خود الهام می‌گیرد. ادعای هنرمند که اثر خود را درخور آیندگان می‌داند، صرفاً حاکی از فقر محتوای اثر اوست. آثار "باخ" و "موتسارت" و "بتهوون" و "وردی" و "چایکوفسکی" که در عصر ما سخت بلند آوازه و خواستنی هستند، در عصر آفرینندگان خود نیز مفهوم و مقبول جامعه بودند. هنرمند به هیچ روی نمی‌تواند به فکر اعتنا و استقبال آیندگان، از توجه و حمایت معاصران خود چشم پوشد، زیرا هنرمند با وجود استغراق در دنیای خیال خود، نیازمند ناظر و مشوق زنده واقعی است. بنابراین، هنرآفرینی، جریان یا رابطه‌ای است بین هنرمند و هنر پذیران به وساطت اثر هنری، هنرمند استاد ارتباط اجتماعی است، و هنر چیزی نیست مگر وسیله‌ای عالی برای ارتباط انسانها.

بسیاری از هنرمندان، خود متوجه لزوم هنرپرور بوده‌اند، "متنبی"، شاعر عربی گوی توانا تنزل هنر را معلول تنزل ذوق خریداران هنری می‌دانست. درباره "ابوذرگانی"، شاعر هم عصر "رودکی" چنین نوشته‌اند: امیر خراسان او را گفت: شجر چون رودکی گوئی؟ او گفت: حسن نظم من از آن بیش است، اما احسان و بخشش تو در می‌یابد، که شاعر مرضی همگنان آنگاه گردد که نظر رضای مخدوم، به وی متصل شود. پس این دو بیت در آن سه معنی نظم داد:

گاهی فشارهای اجتماعی نیز موجب وقفه در لاقیت می‌گردد. در بسیاری از محیط‌های هنری، هنرمند در نیست که تنها با اتکا به هنر خویش به زندگی ادامه دهد. در چنین شرایطی وی محکوم به انجام کارهای غیر هنری است. در این صورت هنرمند شدیداً از خود مقاومت مان داده، بعد از مدت کوتاهی از انجام این‌گونه کارهای هنری سرباز می‌زند. از سوی دیگر بعضی از هنرمندان چون دریافت پاداش مبادرت به کار خلاقه نمی‌کنند. بر اثر وضع چنین هنرمندی فاقد انگیزه لازم برای خلاقیت ده، بنابراین دچار وقفه خلاقیت می‌شود.

دید هنرمند نسبت به آثارش نیز در خلاقیت و از زندگی وی مؤثر است. آن دسته از هنرمندانی که برای ادبیات ارزش زیادی قائلند به آسانی درباره مفهوم و ارزش آثار خود دچار شک و تردید می‌شوند. بعضی دیگر که بطور بی‌رعادی متکی به پشتیبانی دیگران هستند، دائماً نیازمند آید و حمایت آثار خویش می‌باشند. هنرمندانی این چنین ر مواجه گشتن با عقاید متضاد، دچار پراکندگی و اغتشاش بگری شده، اگر فاقد صراحت کافی نیز در این عقاید باشند دچار افسردگی و وقفه خلاقه می‌گردند. بعضی از هنرمندان تنها برای کارهای سطح بالای خود ارزش قائل می‌باشند. چنین دیدی به نوبه خود ممکن است باعث وقفه خلاقه گردد. در این موارد هنرمند ترجیح می‌دهد که اصلاً چیزی خلق نکند تا اینکه اثری در حد متوسط و معمولی بیافریند. (۳)

بعضی اوقات علت وقفه هنری این است که هنرمند نرزی و پشتکار کافی برای کار سخت، کسل کننده و طولانی را ندارد. وی تنها علاقه‌مند به جنبه‌های مثبت خلاقیت یعنی پاداش و شهرت می‌باشد. مسامحه و تعلل نیز باعث وقفه خلاقیت می‌گردند. گاهی اوقات هنرمند وقت زیادی را صرف مشغله‌هایی که کوچکترین رابطه‌ای با کار خلاقه ندارد، می‌کند. در نتیجه انگیزه خلاقه وی به تدریج کاهش می‌یابد و پس از مدتی تبدیل به عادت شده، رو به نابودی کامل می‌رود. بعضی نیز بعد از کسب موفقیت، از این که مبادا موفقیت مطلوب جدید آنان به خطر افتد، از ارائه آثار جدید خود به جامعه خودداری می‌نمایند.

تا اینجا انگیزه‌های مختلفی که از دیدگاه روانشناسان موجب فعالیت خلاقه می‌شود، مورد بررسی قرار گرفت. در شماره بعد خواهیم کوشید از طریق نظر خواهی که (از نمونه برگزیده هنرمندان تئاتر) در مورد انگیزه‌های شان شده، انگیزه‌های واقعی آنان را مورد مذاقه و دقت نظر قرار دهیم. باشد که با توجه به این انگیزه‌ها، مسئولان کشور، راهکارهای مشکلاتی که اینک سد راه پیشرفت و تعالی هنر تئاتر شده است رایبند.

در پایان این سخن باید گفت بطور کلی هنرآفرینی بسته به وجود هنرمند است و ظهور هنرمند مستلزم وجود مردم هنرپذیر است. اگر هنر پذیرایی در میان نباشند، هنرمندان ناگزیر از سکوت می‌شوند و هنر (دست کم هنر بزرگ) به بار نمی‌آورند. زیرا هنرمند، مانند هر انسان دیگر، برای زنده ماندن و پروردن و نمایاندن شخصیت خود، خواهان آن است که دسترنج یا متاع او خریدارانی داشته باشد و اگر از اعتناء و استقبال و تشویق دیگران محروم ماند، خواهان خواه به خود و جامعه بدبین و بی‌اعتماد می‌شود، از کار خود قاصر می‌آید و به نومییدی و خاموشی می‌افتد. از ینجاست که "گری" (Gary)، شاعر انگلیسی قرن هیجدهم در مرثیه معروف خود (۱) از میلتون‌های خاموش